هانتکه در نمایشنامه کاسپار به خوبی نشان می‌دهد که چگونه برخی رسانه‌های قدرتمند[۲] به کمک زبان و اطلاعات گزینشی، انسانها را فریب می‌دهند و امید را از آنها می‌گیرند.

نویسنده با این نمایشنامه از جریانی کاملاً مستتر در پس ابزارهای فریبکاران که مردم را تبدیل به موجوداتی بدون اختیار و دست‌آموز می‌کند، پرده بر می‌دارد، جریانی را افشا می‌کند که خود را در پس نحوه سخن گفتن و ژست‌های زیبا و مخدوش ساختن مفاهیم زبانی و عاری کردن آن از زندگی پنهان نموده و از این طریق موجب دگرگونی اصالت فرد می‌گردد.

هانتکه در پی بازگو کردن داستان معروف کاسپار هاوزر، پسرک شانزده ساله‌ای نیست که در سال ۱۸۲۸ در شهر نورنبرگ آلمان، بی‌پناه و گنگ به یکباره ظاهر می‌شود و بعدها، بدون اینکه علت آن روشن شود، به قتل می‌رسد.

نویسنده از او به عنوان الگوی موجودی غریب در جهانی که همه چیز جای خاصّ خودش را دارد و این انضباط خشک باعث وحشت او می‌شود، بهره می‌گیرد، تا از تحت تاثیر قرار دادن انسان‌ها توسط سلطه‌گران پرده بردارد.

از بدو ورود کاسپار به صحنه تماشاچیان در می‌یابند که جریان نمایش درباره‌ی یک فرد نیست، بلکه تمام انسان‌ها را شامل می‌شود. این نکته با تولد نمایشی کاسپار، هنگامی که با مشقت تمام از پس پرده راهی برای ورود به روی صحنه می‌یابد، به تصویر در می‌آورد، موجودی با ماسکی بر صورت و بدون هرگونه پیشینه که هانتکه او را به هیولای اشتاین[۳] تشبیه می‌کند.

در صحنه‌ی اول کاسپار با درماندگی مقابل خود و محیط پیرامونش قرار می‌گیرد. تلاش‌های اولیه‌ی او برای راه رفتن بیشتر به اجرای پانتومیمی مضحک شباهت دارد. او حتی خود را نمی‌شناسد، دکور صحنه برایش غریب است و او را می‌ترساند، زیرا کاربرد آن‌ها را نمی‌داند. در توضیح کارگردان مندرج در متن نمایشنامه آمده:

«کاسپار به طرف صندلی می‌رود، آن را دور می‌زند و به طور تصادفی با صندلی تماس پیدا می‌کند، در اثر این تماس صندلی به نوسان در می‌آید(...) بعد در حالی که صندلی به نقطه‌ی واژگون شدن می‌رسد، او لحظه‌ای تردید می‌کند که آیا صندلی واژگون می‌شود یا باز هم تاب می‌خورد، با دست تکان ملایمی به آن می‌دهد، همین کافی است که صندلی واژگون شود. کاسپار از صندلی واژگون شده می‌ترسد و فرار می‌کند.»

از آنجا که نقش کاسپار را فردی بالغ به عهده دارد، برخوردها و ناتوانی او را نمی‌توان به عقب افتادگی فیزیکی یا ذهنی او نسبت داد، بلکه نویسنده علت عجز او و وحشتش را ناشی از ناتوانی در استفاده از زبان و به کلام در آوردن دریافتهایش از محیط معرّفی می‌کند. در علوم جانورشناسی و انسان‌شناسی اعتقاد دارند که حیوانات به طور غریزی نسبت به انسان در مواجهه با طبیعت توانمندتر هستند و انسان ناگزیر است جهت سازگار شدن با محیط این نقیصه را جبران کند.

اینجاست که جایگاه زبان مشخص می‌شود. انسان به کمک زبان قادر به شناخت بخش‌های عملی و نظری زندگی می‌شود. مناسبات میان ذهنیّت و عینیّت را درک می‌کند و آن را به صورت ابزاری به کار می‌گیرد و از طریق مناسبات ذهن با دیگران تفاهم برقرار می‌کند.

هر فردی به طور دایم در حال دسته‌بندی و تنظیم اطلاعات محیط پیرامون خود است. او بدین وسیله از میان حجم غیرقابل تصور اطلاعات گزینش و آن‌ها را به اطلاعات مورد نیاز خود تبدیل می‌کند. کاسپار در بدو ورود به صحنه، فاقد این سیستم دسته‌بندی اطلاعات است که هر فردی آن را در روند اجتماعی شدن خود از طریق زبان کسب می‌کند. او به رغم نداشتن قدرت تکلم، جمله‌ای با خود به دنیا می‌آورد، جمله‌ای که باعث گمانه‌زنی‌های بسیار در مورد اصل و نسب کاسپار هاوزر تاریخی شده است و او را از سایرین متمایز می‌کند: «دلم می‌خواهد مثل آن کسی بشوم که روزی کس دیگری آن طور بوده است.» حتی تکرار این جمله هم نشان از توان صحبت کردن او ندارد، زیرا برای تمام اشیایی که دور و بر او قرار دارد، بدون اینکه بین آن‌ها تمایزی قائل شود، به فرم‌های مختلف به کار می‌برد گاهی به صورت جمله‌ای سؤالی یا خبری، گاهی با عصبانیت و گاهی مملو از ترس آن را ادا می‌کند و در آخر هم آن را فریاد می‌زند. کاسپار می‌تواند احساسات خود را در قالب این جمله نشان دهد، ولی بیان آن‌ها هم کاملاً تصادفی است، زیرا او هنوز به شناخت خود نائل نشده است. چرا که یافتن «من» و هویت فردی باعث تمایز بین افراد است.

کاسپار در صحنه تنهاست، تنها با صدای سوفلورها[۴]، که مدام با جملات خبری او را بمباران

می‌کنند؛ صدای رسانه‌های صنعتی مثل تلفن، رادیو و تلویزیون که به گوش می‌رسند و نورفکن‌ها که با تابیدن از جایی به جایی دیگر حرکاتش را به او دیکته می‌کنند. سوفلورها نماد «اجتماع» در این نمایشنامه هستند. آن‌ها کاسپار را متهم به شخصی کردن جمله‌اش می‌کنند. خلاف بین این دو قطب یعنی کاسپار، مدافع حفظ هویت ویژه‌ی هر یک از آحاد انسانی و سوفلورها نماینده‌ی اجتماعی کردن آغاز می‌شود. کاسپار تلاش در حفظ ویژگی‌های خود دارد و در مقابل سوفلورها که مدافع ایجاد هویت جمعی در برابر حفظ ویژگی‌های فردی هستند، تلاش در اجرای یکنواخت اجباری هویت دارند تا فرد با تمامی معیارهای ارزشی اجتماع هم خوان شده و فاقد هرگونه ویژگی فردی شود. برای دست یابی به این هدف ابتدا بایستی جمله‌ی کاسپار را از او بگیرند. آن‌ها کاملاً سیستماتیک پیش می‌روند و به او می‌قبولانند که «جمله‌اش در تضاد با جملاتی است که مفهوم همه کس فهم دارند.» تو جمله‌ای داری که با آن به خودت هر چیزی می‌توانی بگویی.» سوفلورها به او ثابت می‌کنند که جمله‌ی او ناقص است و علت عدم برقراری ارتباط با دیگران نقص آن است. «تو با جمله یاد می‌گیری، جمله دیگری بگویی، همان گونه که یاد می‌گیری که جملات دیگری بیاموزی؛ با جمله یاد می‌گیری که نظم وجود دارد و با جمله نظم را می‌آموزی.» کاسپار عاجزانه «با جمله‌ی خود» در مقابل جملات سوفلورها مقاومت می‌کند و نمی‌خواهد اجازه دهد او را قانونمند کنند.

جملاتی که از طریق تکرار به او آموزش داده می‌شود و در ابتدا مثبت به نظر می‌آمدند و مبیّن نظم نوینی بودند، به تدریج پرایش به شکنجه‌ای بدل می‌شود که او را دچار احساس درد شدید می‌کنند: «آن وقت‌ها که هنوز اینجا نبودم، هرگز، این قدر درد در سرم احساس نمی‌کردم و کسی مثل حالا که اینجا هستم، مرا آزار نمی‌داد.» تا اینکه شکنجه‌های زبانی رفته رفته مقاومت او را می‌شکنند. در این مقطع شاهد آموزش و به دنبالش شکنجه‌ای هستیم که در مورد مخلوق فرانک اشتاین نیز به کار گرفته می‌شد. در پایان صحنه هفدهم سوفلورها موفق شده‌اند به اولین هدف خود که تهی کردن کاسپار از جمله‌اش بود، با ادای این جمله توسط کاسپار «حالا دیگر دلم نمی‌خواهد، مثل کس دیگری باشم.» دست یابند. حال که آن‌ها تنها ویژگی او را نابود کرده‌اند، می‌توانند او را زیرکانه آن طور که می‌خواهند بسازند. کاسپار دیگر در مقابل جملات آن‌ها که دائماً از او می‌خواهند خود را با معیارهای ارزشی جامعه تطبیق دهد، مقاومتی نمی‌کند. تحت تاثیر این آموزش‌ها کاسپار در استفاده از زبان و ساخت جمله مهارت می‌یابد. در نمایشنامه کاسپار «جمله» و «نظم» به معنای مترادف هم بکار رفته است. «به محض اینکه که توانستی جمله درستی نظمی را ادا کنی، هر چه را که دریافتی با این جمله مقایسه می‌کنی، این جمله یک الگو می‌شود.» «(...) هر چیزی که به دنبالش سوالی مطرح شود، آزاردهنده است، آمدن جمله‌ای در

پی جمله اول، حکایت از بی‌نظمی دارد، زشت، آزاردهنده، نشانه بی دقتی، بی‌مسئولیتی و نهایت بی‌سلیقه‌گی است.»

در این مرحله روند القا کردن کامل شده است. «حال تو جملات الگو داری تا بتوانی تاثیر بگذاری.» چندین کاسپار که تصویر کاسپار اولیه هستند، به روی صحنه می‌آیند، همگی شبیه به هم، و از خود صداهای نامفهوم در می‌آورند، حتی زمانی که کاسپار اولیه به وضوح سخن می‌گوید.

در صحنه‌های بعدی با استفاده از کلمه «هر کس» و «هیچ کس» به جای کلمه «من» کاسپار وارد مرحله جدیدی می‌شود که در آن تفاوت‌ها به طور کامل از بین می‌رود. در این جا صدای کاسپار هم از پشت میکروفن دیگر کاملاً شبیه صدای سوفلورها شده است. قربانی نیز خود با استفاده ابزاری از زبان برای به کنترل در آوردن دیگر انسان‌ها شریک سلطه‌گران می‌شود. با اعطای قدرت به کاسپار جهت کنترل دیگران، در حقیقت نیاز اساسی انسان به رهایی از قیمومیت را در او به نوعی ارضا می‌کنند. این امر بر روی کاسپارهای شبیه‌سازی شده تحقق می‌یابد. البته آنچه مهم است و نباید از آن عدول شود، وفاداری به برنامه طراحی شده است. کاسپار نباید اعتراض کند، او محصولی طراحی شده جهت مقاصد خاص است و شعاع عملکرد او را انتظارات سوفلورها تعیین می‌کند.

در صحنه شصت و چهارم کاسپار متوجه «من» از دست رفته خود می‌شود، زیرا به یکباره مکانیسمی که تا به حال تسلیم آن شده بود، زیر سوال می‌برد: «راستی این چیزهایی که الان از آن‌ها صحبت می‌کردم چه بود؟» و با شناخت نقش سرکوبگرانه آن، از موجودیت جدید خود معذب می‌شود.

آنها در پایان موفق به خاموش ساختن کامل کاسپار نمی‌شوند و این چنین است که نمایشنامه کاسپار امید به رهایی در آینده را در دل مخاطبانش باقی می‌گذارد.

پانوشت‌ها

۱. نمایشنامه متنی Sprechstück: عنوانی است که پتر هانتکه برای آثار نمایشی خود به کار گرفته است، آثاری است که فاقد داستان هستند، از متن‌های دارای ریتم تشکیل و به صورت نمایشنامه برای تئاتر نوشته شده‌اند.

۲. این نمایشنامه در سال ۱۹۶۷ مقارن با تظاهرات بزرگی بر علیه انتشارات اشپرینگر که در مقطعات سیاسی آن زمان نقش تعیین کننده‌ای داشت و صاحب پر تیراژترین روزنامه زرد آلمان به نام بیلدسایتونگ می‌باشد، نوشته شده است.

۳. نام رمانی نوشته مری شللی.

۲. Ulinsager: صداهایی که در طول نمایش به قهرمان آن عتاب و خطاب می‌کنند و او را هم آن گونه که می‌خواهند پیش می‌برند.

تنظیم و ترجمهٔ فوری و رسمی قراردادهای حقوقی و فنی با تأیید
دادگستری و وزارت امورخارجه
دریافت متون از طریق فاکس و پست الکترونیکی و ارسال
ترجمهٔ آن‌ها ظرف۴ساعت از طریق اشتراک

تهران، خیابان انقلاب، بعد از میدان فردوسی بین فرصت و
ایرانشهر، شمارهٔ ۶۴۱، طبقهٔ دوم
تلفن: ۸۸۴۶۶۰۴ ، تلفکس: ۸۸۸۴۰۹۱۹

www.atashbarg.com
issatis@atashbarg.com

Literaturen
DAS JOURNAL FÜR BÜCHER UND THEMEN
7/8 05
7/8 || Juli/August 2005
€ 9,80 || CHF 19,00 || € 13,00 (A) || € 13,50 (LUX)

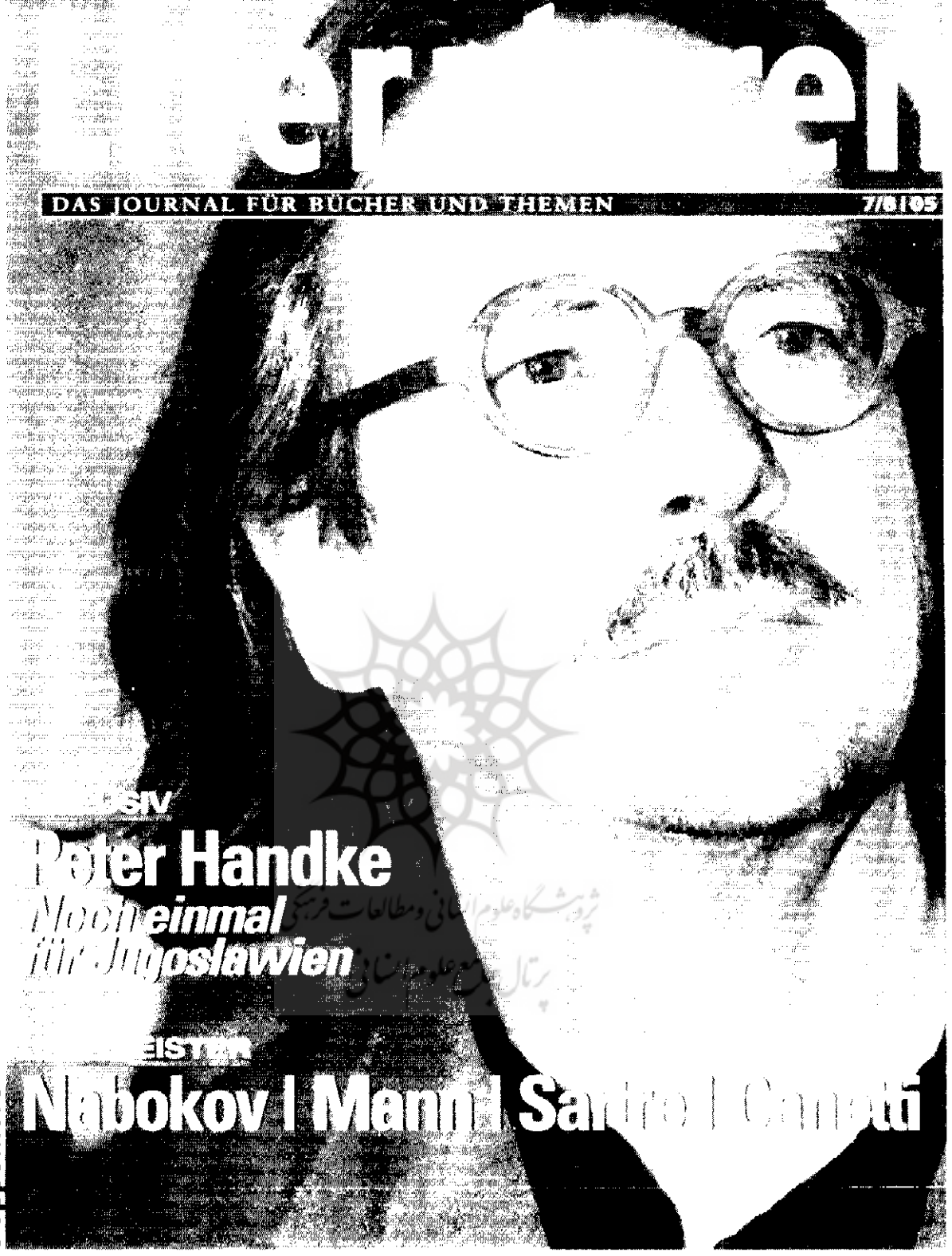

SIV

Peter Handke

Noch einmal für Jugoslawien

EISTER

Nabokov | Mann | Sartre | Canetti

Doppelheft

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

08
9 195274 909909

Klüger morden: Veit Heinichen und seine Triest-Krimis || Besser täuschen: Jan Vermeer und sein Fälscher || Kunstvoller stammeln: Prosa-Debüts und ihre Helden || Schöner schillern: Von harten Kerlen und Weicheiern